

به نام خداوند جان و خرد

توصیه‌های موسس و مدیر شرکت دوو

سنگفرش هر خیابان از ملاست

راهکارهای طلایی از کیم ووچونگ

مترجم:

سمانه فلاح



انتشارات طاهریان



«سنگ فرش هر خیابان از طلاست»

- نویسنده: کیم وو چونگ ● مترجم: سمانه فلاح
- ناشر: انتشارات طاهریان ● نوبت چاپ: اول ● سال چاپ: 1393 ● تیراژ: 3100 جلد
- طرح جلد: آرزو خسروپور ● قیمت: 10000 تومان
- شابک: 978-600-6235-53-0

آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک 266، طبقه چهارم، واحد 11
تلفن: 66492733 تلفکس: 66974152

برای شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد 1 را به شماره 66492733 100000 ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

بخش 1

رویاها



در جهان هستی رویاها تنها قدرت برای تغییر هستند.
تاریخ متعلق به رویاپردازان است.

هنگامی که محصل بودم، هیچ پولی نداشتم. البته نه اینکه فقیر بوده‌ام، چون شرایط سنی‌ام طوری نبود که بتوانم پول زیادی به دست آورم. حدود سی سال پیش حقوق ماهانه یک کارگر در کره 70 دلار بود. اما حالا به بیش از 60 هزار دلار رسیده است. بنابراین می‌توانید تصور کنید که در گذشته زندگی‌ها چقدر سخت و دشوار بوده است. البته، امروزه هنوز هم افراد فقیری در گوشه و کنار این جهان زندگی می‌کنند که شرایط بسیار سخت و وخیمی دارند.

ما در منطقه جانگ چونگ - دانگ شهر سنول زندگی می‌کردیم. من مجبور بودم که برای رفتن به دانشگاه یونسی که شش مایل دورتر از خانه‌مان بود، حدود دو ساعت پیاده‌روی کنم. با اینکه هیچ سکه‌ای در جیبم نداشتم، رویاهای بسیار زیبا و جالبی در سر داشتم. هنوز هم احساسات آن زمانم را فراموش نکرده‌ام. زمانی که هرروز قدم‌زنان ساعت‌ها راه می‌رفتم تا به کتابخانه بروم و هنگامی که به خانه برمی‌گشتم همه‌جا تاریک و آسمون مهتابی بود. در تنهایی خیابان احساس می‌کردم که دنیا مال من است و تمام آن را در آغوش گرفته‌ام. هیچ‌چیز برایم غیرممکن نبود. شور جوانی را در وجودم احساس می‌کردم و می‌فهمیدم که تمام قلبم با آرزوهای زیبا و قشنگ پر شده است. آنقدر مصمم بودم که هیچ‌چیز نمی‌توانست جلوی مرا بگیرد.

از میان این همه چیزها، رویاها و آرزوهایم برایم اهمیت داشتند. چون هرکسی که رویاهای خوب داشته باشد از همه‌چیز بی‌نیاز است و از تمام پولداران و ثروتمندان دنیا غنی‌تر است. اگر رویایی در سر باشد، هرگز حس حسادت به انسان دست نمی‌دهد و هیچ‌چیز جرأت آزار دادن انسان

را پیدا نمی‌کند. به همین خاطر است که می‌گویم تاریخ متعلق به رویاپردازان است.

رویاها تنها قدرت برای تغییر دنیا هستند. من اطمینان دارم که تمامی افرادی که امروز تاریخ را تغییر داده‌اند و با دنیای تازه روبه‌رو شده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که رویاهای بزرگ در سر داشته‌اند. همه ما می‌دانیم که رویاها جرقه‌ای برای آغاز هرکار و دستیابی به پیشرفت هستند. اما امروز، اغلب می‌شنویم که حتی افراد جوان هم هیچ آرزو و رویایی برای آینده خود در سر ندارند. اگر هم داشته باشند فقط آرزوهای ساده و پیش‌پا افتاده‌ای دارند که مربوط به امروز و فردای آنهاست. باید بپذیریم که این مسئله برای قشر جوان بسیار تأسف‌برانگیز است.

ثابت شده است که در بیشتر موارد رویاها انسان‌ساز هستند. آنها می‌توانند انسان‌ها و رفتارهایشان، کسب و کار و سرنوشت آنها را کنترل کنند. به عبارتی می‌توان گفت که رویاها همانند دستگاه‌های رادار هستند که می‌توانند جهت درست و مسیر صحیح ما را پیدا کنند. اگرچه یک رادار می‌تواند کوچک باشد و یا به چشم نیاید، اما به راحتی قادر به تعیین مسیر زندگی خواهد بود. بنابراین زندگی بدون رویاها شبیه یک کشتی است که بدون رادار روی آب‌های اقیانوس‌ها معلق است. شخصی که در زندگی خود هیچ رویا و آرزویی ندارد، هیچ جهتی ندارد و به محض حرکت مانند یک کشتی به گل می‌نشیند و چیزی جز جلبک‌های کنده‌شده روی آب نصیبش نمی‌شود.

همچنین باید گفت که داشتن هرگونه رویایی می‌تواند خطرناک باشد. مثلاً دلخوش بودن به رویاهای غلط و بی‌پایه و اساس علاوه بر اینکه صعودی نخواهند داشت، می‌توانند انسان را از مسیر اصلی زندگی خارج کنند.

هنگامی که من می‌خواستم شرکت دوو را راه‌اندازی کنم، آرزوها و رویاهای بسیاری در سر داشتم. تنها آرزوی من این بود که بتوانم در کنار فعالیت‌های شغلی، پیشرفت‌های اجتماعی را به همگان نشان دهم. ما برای روز اول کارمان را با ده‌هزار دلار آغاز کردیم و فعالیت خود را در یک اتاق اجاره‌ای کوچک قدیمی شروع نمودیم. اما من از همان روز رویای کار کردن در یک کارخانه بزرگ، به بزرگی یک دنیا، را داشتم. همانطور که فعالیت‌هایمان را بیشتر می‌کردیم، آرزوهای ما نیز به واقعیت تبدیل شدند و محل کارمان نیز بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. به طوری که پس از ده سال بزرگترین شرکت صنعتی در کره را داشتم. همین شرکتی که در حال حاضر به عنوان شرکت دوو در کره مشغول به فعالیت است. طولی نکشید که به سرمایه زیاد و پیشرفت و توسعه در تولید محصولات دست یافتیم. با وجود آن همه پیشرفت ترس زیادی در دل داشتم که مورد انتقاد و یا حسادت دیگر رقیب‌هایمان قرار بگیریم. همانطور که رویاهایم عوض شدند، طرز فکرم را نیز تغییر دادم. ناگهان دیدم که میزان پیشرفت‌هایم به شدت زیاد شدند و غیرقابل تصور گشتند. تعداد کارگرانمان به بیش از صد هزار نفر رسیدند و ما مجبور شدیم که ساختمان شرکت را از یک به سه ساختمان افزایش دهیم.

اما امروز من رویای تازه‌ای در سر دارم. یکی از آنها این است که با کیفیت‌ترین محصولات را در جهان پخش کنم. محصولات مربوط به شرکت دوو در کره و شرکت تولیدکننده پوشاک در پوسان. تنها یک چیز مانده که ما هنوز به آن دست نیافته‌ایم. مهم نیست که چقدر و چه محصولاتی را به اقصی نقاط دنیا ارسال می‌کنیم، بلکه مهم این است که از میان محصولات مشابه، بهترین و باکیفیت‌ترین محصولات را تولید کنیم. محصولات بی‌نظیری مانند خودکارهای پارکر یا دوربین‌های نیکن. اصلاً مهم نیست که محصول چیست و چه کسی آن را می‌سازد، بلکه باید از هر لحاظ مرغوب و بی‌همتا باشد. این همان تنها رویای من است. رویایی که با تلاش و کوشش می‌تواند در آینده به واقعیت تبدیل شود. آرزوی دیگر من یا بهتر بگویم آرزوی بزرگتر من این است که بزرگترین مؤسس در دنیا باشم.

البته منظورم این نیست که از این بابت به شهرت و یا پول و ثروت زیاد دست پیدا کنم. در کره از قدیم تا به حال که تاجران چندان مورد احترام مردم قرار نمی‌گرفته‌اند و اکثر افراد اغلب و از آنها فاصله می‌گیرند. شاید آنها برای کار خود دلایل قانع‌کننده‌ای داشته باشند. به نظر مردم مشاغل مختلف از نظر ارزش و اعتبار به ترتیب در چنین مرتبه‌ای قرار می‌گیرند. پژوهشگران، کشاورزان، هنرمندان و در آخر تاجران. یکی دیگر از دلایلی که در این باره می‌تواند وجود داشته باشد، این است که یک تاجر هرگز نمی‌تواند کارهایی را که گروه‌های مزبور انجام می‌دهند، انجام دهد و حتی یک لحظه هم نمی‌تواند جایگاه مشابه آنها را کسب کند.

من در هر زمینه و در هر جایگاهی دوست دارم که در شغلم بهترین باشم و به آنچه که در سر دارم، دست یابم. من حاضر هستم هرکاری را انجام دهم تا بتوانم خود را در برترین جایگاه شغلی از نظر عموم مردم قرار دهم. با آرزوی موفقیت برای تمامی اقشار این فصل از کتاب را به پایان می‌برم.

اگر در کاری امکان یک درصد از موفقیت وجود داشته باشد، همان احتمال اندک می‌تواند بزرگترین انگیزه برای رسیدن به هدف باشد. در تجارت، هرگز نمی‌توان یک را با یک جمع کرد و دو به دست آورد. بلکه مجبور خواهیم بودیم که یک را به ده و ده را به پنجاه تبدیلکنیم. این است روش شمردن و محاسبه کردن در تجارت.

2. فلسفه من از زندگی



چرا من خوش‌بین به دنیا آمده‌ام

در طول زندگی‌ام مهم نیست که چه اتفاقاتی افتاده‌اند، مهم این است که من در هر شرایطی از آن خوش‌بین بوده‌ام.

در طول سفرهایی که به نقاط مختلف دنیا داشته‌ام، یک‌بار در هواپیمایی بودم که مجبور به فرود اضطراری شد. آن هواپیما به دلیل آتش گرفتن کابین خلبان به اجبار روی زمین فرود آمد. در آن لحظه من هرگز احساس بدی نداشتم و کاملاً خوش‌بینانه به موضوع نگاه می‌کردم. چون می‌دانستم که خطرات به اندازه یک لحظه اتفاق می‌افتند و به زودی هم از بین می‌روند و همه چیز دوباره به حالت اول خود بازمی‌گردد.

از این رو من فکر می‌کنم که تجارت هم مانند یک جنگ خطرناک لحظه‌ای است. هرچه تجارت بزرگتر باشد، بیشتر مجبور خواهیم شد که با خطرات آن بجنگیم و برایش تلاش کنیم. اگر کسی در تجارت خود شکست بخورد و به آنچه که انجام داده و می‌دهد بدبین شود، باید بداند که دیگر به آخر خط رسیده است. چون با بدبینی محال است که بتوان دوباره چیزی را از نو ساخت. زیرا میزان پیشرفت هرکس و هرچیز را باید با میزان خوش‌بینی و مثبت‌اندیشی سنجید. یک چیزی که مرا از دیگر تاجران متمایز می‌کند، این است که تجربه قابل ملاحظه‌ای در رویارویی با شکست‌ها و دوباره از نو شروع کردن دارم. من شرکت‌هایی را که منحل شدند و صاحبانشان آن‌ها را رها کردند و رفتند، دوباره از نو ساختم. در واقع اولین چیزی که من بدان پی بردم، بدبینی صاحبان قبلی به ادامه تجارت خود داشته‌اند. من کاملاً برعکس آنها عمل کردم و سعی کردم کاملاً خوش‌بین باشم. صاحبان قبلی شرکت‌ها با وجود تلاش‌های بسیار، نتوانستند حس بدبینی خود را کنترل کنند و هرچه را که داشتند، رها کردند. بنابراین من برای تمام آنها

فقط یک جمله دارم که بگویم: وقتی که مردم به دنبال غیرممکن‌ها هستند، تو از ممکن‌ها غافل نباش.

در شرکت دوو، هنگامی که ما نوع جدیدی از تولید و یا فروش محصولات را آغاز می‌کردیم، برخی از افراد نگران می‌شدند. اما وقتی همین شرایط را در جمهوری چین با خودمان مقایسه می‌کردم، متوجه می‌شدم که آنها کاملاً برعکس ما هستند. همچنین در مجارستان و برخی از کشورهای دیگر نیز افراد در شرایط مشابه ما بسیار خوش‌بین و مثبت‌اندیش بودند.

اما من متفاوت از افراد شرکت فکر می‌کردم. زیرا فقط روی کارهایی که امکان انجام آنها وجود داشت، تمرکز داشتم. نوع تجارت، مردم، تکنولوژی، پول، ماشین‌آلات و دیگر نیازهای یک شرکت.

افرادی که هنگام شروع کارهایشان خود را با جملاتی نظیر «ممکن است این کار جواب ندهد» یا «اگر با شکست مواجه شدیم، چه کنیم؟» درگیر می‌کنند، محال است موفق شوند. چون آنها در وهله اول کار خود، امید و خوش‌بینی را از دست داده‌اند. اگر تنها یک درصد شانس موفقیت داشته باشیم، همان احتمال اندک می‌تواند روزنه‌ی امیدی برای شروع کارمان باشد.

در طول دهه‌ی گذشته ما در سودان گیاهان لاستیکی را کاشتیم. این گیاهان برای اولین بار توسط یک شرکت کره‌ای کاشته شدند. چون در شرکت دوو ما برای تولید محصولاتمان به چنین گیاهانی نیاز داشتیم و هیچ شرکتی نبود که این دسته از نیازهای ما را برطرف سازد. از همان

لحظه من تصمیم گرفتم که به آنچه که از دستم برمی‌آمد، تکیه کنم و دلخوش باشم.

حال شاید بپرسید که تکیه کردن و دلخوش بودن به احتمالات به چه معناست؟! اگرچه در سودان شرکت‌های فراوانی بودند که می‌توانستند نیازهای ما را به محصولات لاستیکی برطرف سازند، اما ما می‌توانستیم که با تولید گیاهان لاستیکی نیازهای خود را با قیمت ارزاتری برطرف کنیم. از طرف دیگر حدود 80 درصد از سودان را بیابان‌ها تشکیل می‌دادند و شهرها بسیار دورتر از آنها قرار داشتند و همین مسئله به ما کمک کرد تا در تولید و کاشت گیاهان لاستیکی مصمم‌تر شدیم.

همچنین پس از چندی متوجه شدم که برخی از شرکت‌های سازنده ماشین‌های سنگین به لاستیک‌ها و محصولات مشابه آن نیاز دارند و ما می‌توانیم در زمینه فروش محصول جدیدمان به آنها موفق باشیم. تمامی این مسائل باعث شدند که من روی این بخش از تولیدمان تمرکز کنم و نسبت به آنچه که پیش می‌آید؟، خوش‌بین باشم.

درست از لحظه شروع کار شما نیز باید به آنچه می‌خواهید به دست آورید، خوش‌بین و امیدوار باشید. به یاد داشته باشید که مهم‌ترین اصل در خوش‌بینی، تمرکز دقیق بر داشته‌هاست نه کمبودها. علاوه بر این، برای موفقیت در هر زمینه‌ای باید برای آن فلسفه جداگانه‌ای را برای خود تعریف کرد. اکثر مردم هنگامی که می‌خواهند درباره چیزی فکر کنند و یا نظر دهند، بیشتر از دشواری‌ها و غیرممکن‌ها صحبت به میان می‌آورند. مهم نیست که شما چه‌کاره هستید و یا چه کاری انجام دهید،

مهم این است بر آنچه که می‌خواهی، خوب تمرکز کنی. اگر بتوانی چنین کاری را انجام دهی، برای رسیدن به موفقیت کافی است.



اولین جرعه‌های خلاقیت در ذهن انسان حاصل سخت‌کوشی و درست اندیشیدن است.

3. چگونه رویاهای خلاقانه داشته باشیم؟



همه می‌دانیم که هرچه بیشتر از مغزمان استفاده کنیم، توانمندتر می‌شود. بسیاری از افراد در این باره نظرات متفاوتی دارند و می‌گویند که با رفتن به کوه و نشستن در سواحل کنار دریاها می‌توانیم فعالیت مغز خود را افزایش دهیم و آن را فعال‌تر کنیم. مدت‌ها پیش شنیده‌ام که سلول‌های مغزی می‌توانند حرکت کنند و یا تکان بخورند. در واقع در همان مواقع است که مغز فعالیت‌های خود را افزایش می‌دهد. به عبارت کلی هنگامی که ایده‌های جدید به ذهن ما وارد می‌شوند، باعث تکان خوردن آنها می‌شوند و به طور ناخودآگاه فعالیت‌های سلول‌های مغزی افزایش می‌یابند.

به تغییر من ایده‌ها مانند داده‌های ورودی به مغز هستند. ذهن ما مانند یک کامپیوتر آنها را جذب کرده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. سپس یافته‌های حاصل را در خود ثبت می‌کنند و برای فرصت بعدی در آینده نگه می‌دارد تا بتواند مشکلات را برطرف کند. به نظر من بهترین زمان برای فعالیت مغز من، زمانی است که سخت فکر می‌کنم. هرچه بیشتر و عمیق‌تر فکر کنم، میزان خلاقیت ذهنم را بالاتر می‌برم. زیرا مغز انسان دارای توانایی‌های مختلفی است. یک انسان عادی معمولاً در شرایط عادی فقط از ده درصد از توانایی مغزی خود استفاده می‌کند. اما افرادی که بیشتر فکر می‌کنند، معمولاً توانایی‌های مغزی بیشتری دارند و اغلب موفق‌ترند. من معتقدم که هرکسی در هر شرایطی می‌تواند ایده‌های خلاقانه را وارد مغز خود کند. بنابراین من نیز تلاش می‌کنم که بتواند حداکثر استفاده را از مغز خود و توانایی‌های آن ببرم.

هرچه سخت‌تر کار کنیم، رویاهایمان زودتر به حقیقت بدل می‌شوند. هنگامی که مغز ما پر باشد، رویاهایمان زیباتر خواهند شد. وقتی که جوان بودیم، پدرم می‌گفت که من باید در آینده یک تاجر بشوم. اکنون می‌فهمم که این فقط آرزوی دیرینه پدرم نبوده که مرا به یک تاجر تبدیل کرده، بلکه رویاهایی بوده‌اند که من از کودکی در سر داشته‌ام. اگر شما نیز سخت کار کنید و درست بی‌اندیشید، مطمئناً می‌توانید تمامی مشکلات زندگی‌تان را به راحتی حل کنید و موفق شوید.

کسی که از آنچه انجام می‌دهد، آگاه نباشد، حتماً شکست می‌خورد.

4. شغل من تنها سرگرمی من است



در هر سال من تقریباً حدود 200 روز از 365 روز سال را در خارج از کشورم می‌گذرانم. در طول سفر نه تنها تمام مسائل زندگی روزانه‌ام را فراموش می‌کنم، بلکه همسر و فرزندانم را نیز به کل از یاد می‌برم. یا اینکه مشغلهٔ بسیاری داشتم، اما شادی فراوانی در دل احساس می‌کردم. به یاد دارم از روز اولی که در زندگی‌ام شروع به کار می‌کردم، هرگز یک روز هم استراحت نکردم. به طوری که نتوانستم یک روز را به همراه خانواده‌ام به کار ساحل بروم. اما حالا اصلاً پشیمان نیستم و می‌دانم به موفقیت رسیده‌ام.

اعتقاد من بر این است که هرکسی با سخت‌کوشی و اندیشه‌های درست می‌تواند آیندهٔ خود را تضمین کند. تا به حال دیده نشده که کسی با وجود کار و فعالیت فراوان با شکست روبه‌رو شود.

شاید مردم تصور کنند کسی که دائماً در حال کار و کوشش باشد، همیشه خسته و درمانده است، اما باید بدانیم که هرگز این طور نیست. زیرا یک فرد سخت‌کوش می‌تواند شادی‌ها را با کارهای خود بیامیزد و به بهترین شکل ممکن از فرصت‌های خود استفاده کند. به نظر من جای تأسف دارد که اکثر مردم دنیا از کارها و وظایف خود فرار می‌کنند و به دنبال بهانه‌جویی هستند. آنها تصور می‌کنند که در دنیا چیزی کسل‌کننده‌تر از کار وجود ندارد. به نظر من همین طرز فکر روی معنی کار نیز تأثیر می‌گذارد و از ارزش و اعتبار آن می‌کاهد.

همانطور که در بسیاری از کتاب‌ها آمده است کار مفهومی ارزشمند دارد و نمی‌تواند با هرچیزی مقایسه شود. در بسیاری از موارد دیده شده که واژهٔ کار را در کنار واژه‌هایی نظری مطالعه و کوشش به کار

می‌برند. از این رو باید دانست چگونه یک واژه را تعریف و استفاده نمود.

من همیشه هنگامی که افراد دربارهٔ بهترین سرگرمی می‌پرسیدند، گیج می‌شدم. چون می‌دانم محال است کسی از میان تمام کارها و فعالیت‌های دنیا فقط به یکی از آنها بسیار علاقه‌مند باشد. به ویژه اگر آن سرگرمی کاری باشد که شما بخواهید وقت‌تان را با آن بگذرانید. به عنوان مثال من خودم اغلب در اوقات فراغتم گلف بازی می‌کنم و یا برای تماشای فیلم‌های مختلف به تئاتر یا سینما می‌روم، اما هرگز آنها را به عنوان سرگرمی‌هایم معرفی نمی‌کنم. چون در کنار آنها فعالیت‌های بسیاری هستند که بدان‌ها علاقه دارم. در واقع من با انجام آنها فقط اوقاتم را می‌گذرانم. بدین ترتیب باید بگویم تنها چیزی که مرا خوشحال و شاداب می‌کند، همان کار است. مهم نیست که آنچه باشد. همین که اجباری برای انجام آن وجود ندارد، برایم کافی است. در حالت کلی به نظر من، در این دنیا هر چیزی که برای ما شادی و نشاط بیاورد، سرگرمی ما است. تنها چیزی که برای من این چنین است، کارم است. زیرا به واسطهٔ آن هم حس خوبی پیدا می‌کنم و هم مخارج زندگی‌ام را تأمین می‌کنم. به عبارت ساده‌تر اگر یک تاجر بتواند در کنار انجام وظایف شغلی خود، به شادی‌ها و لذت‌ها برسد، مطمئناً بهترین و ارزنده‌ترین سرگرمی را برای خود انتخاب کرده است. اگر شما به آنچه که می‌گویم اعتقاد نداشته باشید، می‌توانید حداقل برای یک‌بار آن را امتحان کنید. تلاش کنید بدون اینکه کار خاصی انجام دهید، از آنچه که

به طور معمول در طول روز انجام می‌دهید، نهایت لذت را ببرید. اگر واقعاً چنین کنید، محال است شکست بخورید و یا دلزده شوید. حدود هفت سال پیش، قبل از آنکه تجارت را آغاز کنم، در یک شرکتی که معلق به یکی از بستگان مان بود، مشغول به کار بودم. اگرچه من صاحب شرکت را می‌شناختم، اما در شرایط کاملاً مشابهی با دیگر کارگران قرار داشتم و مانند آنها حقوق بگیر بودم. در حال حاضر که خودم صاحب یک شرکت بزرگ در دنیا هستم، مانند همان سال‌ها سخت کار می‌کنم. انگار که یک کارگر هستم. برخی از افراد می‌گویند که من خیلی سخت‌تر و جدی‌تر از کارگرانم کار می‌کنم. در واقع اصلاً به فکر دستور دادن به دیگران نیستم. سر وقت در شرکت حاضر می‌شوم و دوست ندارم که به بهانه کوچک‌ترین چیزی شرکت را ترک کنم و به خانه روم.

هرچه بیشتر کار می‌کنم، مشتاق‌تر می‌شوم و بیشتر دوست دارم که در محل کارم بمانم. به خاطر همین مسائل هنگامی که می‌شنوم کسی می‌خواهد تجارت جدیدی را آغاز کند، از خود می‌پرسم: آیا او نیز مانند من اینقدر علاقه‌مند خواهد شد؟ آیا او توانایی‌های خود را شناخته است؟ آیا توانایی‌های او برای شروع و ادامه کار او کافی است؟ آیا او می‌تواند پس از فشردن دست طرف قراردادهای خود به آنچه که به آنها وعده داده، عمل کند؟ اینها همان سوالاتی هستند که من همیشه تلاش کرده‌ام، به بهترین شکل به آنها پاسخ دهم.

5. برای آغاز کنندگان مشاغل و مؤسسان موفق، دنیا بهترین مکان برای انجام کارهای بزرگ است



اینجا دنیای بزرگی است

در طول عمرم همیشه عاشق ادامه دادن بودم، تا شروع کردن یا به پایان رساندن. شاید چون از آن دسته افرادی هستم که نمی‌توانم به طور مداوم یکجا بنشینم و به اطرافم نگاه کنم، چنین عقیده‌ای دارم. حتی تمام اطرافیانم هم می‌دانند که من عاشق کار و فعالیت مداوم هستم. به خودم هم ثابت شده که دشوارترین کار در دنیا این است که گوشه‌ای بنشینم و به اطرافم نگاه کنم. البته برخی از افراد این کار را استراحت کردن می‌دانند، اما من آن را برای خود اتلاف وقت و دور شدن از اهداف می‌دانم. در جواب آن دسته از افرادی که بیکار ماندن را برای خود استراحت کردن معنی می‌کنند، باید بگویم که استراحت بیش از حد مانند

شکنجه است. من نیز از ترس همین است که دوست ندارم لحظه‌ای بیکار و ساکت گوشه‌ای بنشینم.

علاوه بر این برایم سخت است کاری را که روزی مشتاق به انجام آن بوده‌ام را قبل از اینکه به پایان برسانم، رها کنم. به نظر من مهم نیست که چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم، بلکه مهم حفظ انگیزه برای استمرار و ادامه آن است. این گفته دقیقاً می‌تواند میزان موفقیت و یا شکست ما را از آنچه که انجام می‌دهیم، تعیین کند. در این میان افرادی نیز هستند که با وجود علاقه فراوان برای شروع هرکاری، با وجود شکست و رویارویی با خطر است درباره روحیه خود را حفظ می‌کنند و برای شروع مجدد مشتاق‌تر می‌شوند. به نظر من آنها پیروزشوندگان واقعی این دنیا هستند. زیرا آنها نه تنها از شکست‌هایشان نمی‌ترسند، بلکه خیلی آسانتر و زودتر از دیگر افراد طعم موفقیت و سربلندی را می‌چشند.

به نظر من این دنیا آنقدر بزرگ است که می‌توان هرکاری را در آن انجام داد. تنها راز این جهان هستی این است که به دنبال جاهایی باشیم که دیگران از آن بی‌خبرند و کارهایی را انجام دهیم که به ذهن دیگران خطور هم نکرده‌اند. اگر کمی دقت کنیم متوجه می‌شویم که دنیا از آن کسانی است که به دنبال رمز و رموز آن هستند. آنها صاحبان واقعی این دنیا هستند و همه چیز را در کف دستان خود دارند.

البته آنها با خطرات بزرگ و کوچک بسیاری روبرو می‌شوند که هرگز نمی‌توان آنها را انکار کرد. زیرا آنها ترجیح می‌دهند به جای عبور از خیابان‌های سنگفرش شده‌ای که دیگران قبلاً آنها را رفته‌اند، خودشان

خیابان‌های جدید را بسازند و برای دیگران سنگفرش کنند. آنها در انتخاب راه خود اشتباه هم می‌کنند، اما از چیزی نمی‌هراسند و می‌دانند که قبل از آنها کسی به آنچه که آنها می‌خواهند پی نبرده‌اند و این مسئله باعث موفقیت‌های روزافزون آنها می‌گردد.

تاریخ نشان داده است که قدرت، سعادت و پیروزی یک ملت در ذهن هوشیار پیشگامان و بنیانگذاران آن نهفته است، به شرط آنکه هریک از آنها حس حسادت و قدرت‌طلبی را از خود دور سازند. تا به حال هیچ‌کس نتوانسته چنین اصلی را انکار کند.

اگرچه کشور کره از نظر تاریخی در جایگاه بسیار والایی قرار دارد، اما متأسفانه پیشگامان آنها نتوانستند آنطور که از آنها انتظار می‌رفت، به کشور خود خدمت کنند. کاملاً مشهود است که در سراسر تاریخ، کره‌ای‌ها آرامش را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند و به آرامش رسیدن را تنها وجه پیروزی می‌دانستند. شاید این مسئله ریشه در نوع فرهنگ ما داشته باشد، اما اعتقاد صحیحی نبوده و نمی‌باشد. آشکار است که به خاطر همین نوع طرز فکر است که امروزه ما از قدرت‌های جهانی فاصله فراوانی گرفته‌ایم و نمی‌توانیم نتایج تلاش‌ها و کوشش‌هایمان را به طور کامل ببینیم.

هنگامی که شرکت دوو تأسیس شد، ما به جای آنکه به دنبال افزایش میزان تولید و بهره‌وری خود باشیم، فکر ارسال و صادر محصولاتمان به دیگر نقاط جهان بودیم. امروز می‌فهمم که هرکشوری برای موفق شدن ابتدا باید خود را سیراب کند و پس از آن به فکر دیگر کشورهای جهان باشد. اگر چنین شود، آن کشور زودتر از معمول به قدرت مطلق

خود دست می‌یابد و خود را در ردیف برترین کشورهای جهان قرار می‌دهد. هر کشوری باید بداند که قبل از اینکه تمامی درهای موفقیت را به روی خود ببندد و بگوید که تلاش بی‌فایده است، عزم خود را جزم کند و به کوچکترین روزنه‌ی امیدی دلخوش نماید. با استفاده از همین افکار بود که امروزه کشورمان را در ردیف تولیدکنندگان همتای آمریکایی و اروپایی قرار داده‌ایم و سعی در حفظ جایگاه خود می‌کنیم. بدون اینکه بخواهیم ارزش‌هایی مانند روابط دیپلماتیک با کشورهای نظیر سودان، نیجریه، لیبی، آنگولا، الجزایر، جمهوری چین، ویتنام، مجارستان، چک‌واسلواکی و جمهوری شوروی ارتباط برقرار کنیم. در واقع ما به مسائل جانبی و حاشیه‌ای برای ارتباط نیاز نداریم و می‌دانیم رمز موفقیت‌مان در سعی و تلاش‌مان است. من مطمئن هستم که در دنیا بزرگ است و بزرگتر از این هم می‌شود؛ اگر ما بخواهیم. هرگز نمی‌توان از راهی که دیگران رفته‌اند، بگذریم و چیزهای تازه در آن ببینیم و پیدا کنیم. زیرا قبل از ما همگی دیده شده‌اند و کشف گشته‌اند. زیرا در راه‌های کشف شده، فقط محدودیت‌ها باقی مانده‌اند و هیچ‌کس نمی‌تواند با محدودیت‌ها به بهترین‌ها برسد. برای پیدا کردن بهترین‌ها، باید از چیزهای نامحدود کمک گرفت. از این رو باید طوری اندیشید و تصمیم گرفت که بدانیم ما اولین کسی بوده‌ایم که در این دنیای بزرگ برای اولین بار چنین چیزی را خواسته‌ایم.

6. اقلیت‌های خلاق



فریب اعداد و ارقام را نخور. آنها فقط کمیت‌ها و محدودیت‌ها را نشان می‌دهند. اگر ما در زندگی صد خوک داشته باشیم و یک انسان، همین اعداد نشان می‌دهند که نسبت داشته‌های شما صد به یک است. اما آنها شما را فریب می‌دهند، زیرا نمی‌توانند قدرت داشته‌هایشان را نشان دهند.

امروزه آمریکا، مانند گذشته توصیف نمی‌شود. زیرا افرادی که در آن زندگی می‌کنند جرایم بسیار خطرناکی را مرتکب می‌شوند. از نظر روحی و روانی در شرایط بسیار نامطلوبی قرار دارند...

اگرچه در این میان افرادی نیز هستند که با سخت‌کوشی خود روزبه‌روز پیشرفت می‌کنند و به جایگاه‌های ممتاز دست پیدا می‌نمایند و فردای روشنی دارند. آنها با عرق‌هایی که از تلاش زیاد بر تن‌شان نشسته‌اند، اطمینان پیدا کرده‌اند که پیروزی در چند قدمی‌شان است. من نیز فکر

می‌کنم که آنها خودشان به تنهایی می‌توانند به قدرت برسند و زندگی‌شان را تغییر و تحول دهند.

آرنولد توین بی، تاریخ‌نویس معروف معتقد بود که تعداد افراد موفق در دنیا در طول تاریخ بسیار محدود بوده است. اما هرگز نمی‌توان میزان تأثیر رفتارها و افکارهای آنها را بر دنیا را با ارقام اندازه گرفت. در واقع قدرت خلاقیت نامحدود آنها تمام محدودیت‌های زندگی‌شان را به کلی از بین برد. علاوه بر خودشان، کشورها و ملت‌ها نیز به وجود آنها نیاز داشتند تا بتوانند بقا و حتی تمدن خود را حفظ کنند.

حال وظیفه ما این است که به عقاید و اصولی که آنها ارائه دادند، پایبند باشیم. یعنی اگر یک جامعه نسبت به خلاقیت‌های افراد موفق خود بی‌اهمیت باشد و اگر آنها را نادیده بگیرد، پس از اندک‌زمانی رو به نابودی می‌رود. اگر مسئولان کشورها نیز به دنبال لذت‌جویی و لذت‌گرایی بروند، طولی نمی‌کشد که افراد موفق در آنجا ناپدید می‌شوند و از بین می‌روند و پس از آنها نابودی کم‌کم به تمام بخش‌های کشور سرایت می‌کند.

ما نیز نیاز داریم که خلاقانه فکر کنیم و خلاقانه تصمیم بگیریم. برای شروع ابتدا باید از خود بپرسیم که چگونه باید افکار خلاقانه را به ذهن‌مان راه دهیم. چگونه محدودیت را محدود کنیم و از بین ببریم. اجازه دهید که من به شما بگویم که چه کار باید بکنید. سعی کنید که نه فرصت‌طلب باشید و نه نقش یک ناظر را بازی کنید. با این وجود دیگر نیازی نیست که نگران شکست‌هایتان باشید. شما باید دیدگاه خود را

وسیع کنید تا بتوانید علاوه بر خود دیگران را نیز در محدوده دید خود قرار دهید. اگر چنین کنید نه تنها خود، بلکه بشریت را نجات می‌دهید.

در طول قرن‌ها پیش، عبری‌ها مصر را ترک کردند و پس از گذشت 40 سال، بتوانند سرزمین رویاهای خود «پرامیس لند» را بیابند. در حقیقت آنها به دنبال سرزمین «کنعان» بودند. سرزمینی که مورد لطف و عنایت پروردگارشان قرار گرفته بود. اگرچه آن سرزمین قبل از جستجوی آنها اشغال شده بود، اما آنها یک گروه متشکل نفر از آن گروه فقط سرهایشان را تکان دادند و گفتند که دستیابی به آن سرزمین غیرممکن است. زیرا اهالی آنجا خیلی بلندقدتر از ما هستند و با قلعه‌های بلند محافظت می‌شوند. آنها نتوانستند راهی را پیدا کنند تا با جنگ در برابر مردم سرزمین کنعان، بر آنها غلبه کنند.

اما دو نفر از آن گروه، با بقیه مخالف بودند. آنها گفتند که عبری‌ها از چیزی ترس و واهمه ندارند. چون خدا وعده آن سرزمین را به آنها داده است. در آن روز تعداد نظرات موافق و مخالف آن گروه ده به دو بود. اگرچه عدد ده در برابر عدد دو اندازه بیشتری را نشان می‌دهد، اما نمی‌تواند قدرت عدد دو را داشته باشد. در نهایت آن دو نفر با طراحی نقشه‌های جنگ و پیاده کردن افکار خود توانستند آن سرزمین را از آن خود کنند. این یعنی همان پیروزی اقلیت در برابر اکثریت.

همه اینها را گفتیم تا در طول چند صفحه به شما نشان دهیم که اعداد فریبنده هستند و گاهی دو قدرت بیشتری نسبت به ده و یا صد دارد. زیرا اقلیت‌ها معتقدند که با کوچکترین چیزها می‌توان به بزرگترین‌ها دست یافت.

7. چه کسی نوابغ را از خواب بیدار می‌کند



اگر در زندگی فقط بخواهی مصلحت خود را در نظر بگیری و تنها خودت را ببینی، طولی نمی‌کشد که دیگران تو را جا می‌گذارند و به راحتی از کنارت عبور می‌کنند و آنچه که برایت باقی می‌ماند، پشیمانی و حسرت است.

شاید داستان مادری که اتومبیل خود را بلند کرد تا پسرش را که زیر آن گیر کرده بود، نجات دهد را شنیده باشید. این همان مثال بارزی از قدرت‌های نهفته در وجود ماست. هر انسانی قدرت‌ها و توانایی‌های نامحدودی دارد، اما متأسفانه از آنها بی‌خبر و ناآگاه است. افرادی که چنین نیروهای درونی خود را کشف می‌کنند، همیشه موفق می‌شوند. در هر زمینه و در هر زمانی. البته برخی از افراد یا بهتر بگویم اکثر افراد چشم به توانایی‌های عادی و طبیعی خود می‌دوزند و با همان‌ها زندگی خود را می‌گذرانند. به طور قطع می‌توان گفت که از کل جمعیت دنیا فقط 20 درصد از افراد هستند که سعی در شناختن توانایی بالقوه خود

می‌کنند. البته 30 درصد دیگر نیز هستند که قهرمانان واقعی این دنیا هستند و توانایی‌هایشان زبانزد خاص و عام می‌شود.

با وجود این باز هم نمی‌توان تشخیص داد که چه کسی جزء چه گروهی است. اصلاً آیا آن 20 درصد اول خوب هستند یا 30 درصد مردم. توماس ادیسون، اولین کسی بود که هریک از آزمایشاتش را 200 بار امتحان کرد. در حقیقت می‌توان گفت که او به توانایی‌های خود ایمان داشته و می‌دانسته که با کمی تلاش می‌تواند به راحتی موفق شود. حال باید از خودتان بپرسیم: آیا کسی بوده که به او تلنگر زده؟ آیا کسی بوده که او را از خواب بیدار کرده است؟

مطمئناً می‌دانیم که کسی در میان نبوده تا به او تلنگر بزند و یا او را از خواب بیدار کند. او خودش بزرگترین مشوق خود بوده.

ما نیز باید خودتان را مسئول پیشرفت‌ها و شکست‌هایمان بدانیم. فیلسوف معروف فرانسوی، هنری برگسون، گفت: پیشرفت با ارزش‌ترین فرآیند زندگی بشر است. اگر پیشرفت نباشد، هیچ‌گاه موفقیت‌ها روی خود را نشان نمی‌دهند و سقوط‌ها معنای حقیقی خود را پیدا نمی‌کند.

بدین ترتیب ما همیشه باید هوشیار باشیم و پیشرفت‌های خود را ببینیم و بسنجیم. تا این کار را نکنیم، هرگز هوشیارتر، داناتر و برتر نمی‌شویم. فقط باید به یاد داشته باشیم که اولین رمز پیروزی سخت‌گیری برای خود و آسان گرفتن برای دیگران است. مراقب باشیم تا اشتباه نکنیم و پس از آن خود را به خاطر عذرخواهی از دیگران سرزنش کنیم. مهم‌تر از آن باید بپذیریم که همان‌طور که درباره‌ی دیگران می‌اندیشیم، همان‌طور هم توقع داشته باشیم که درباره‌ی ما فکر کنند و نظر دهند. در اکثر اوقات

زندگی ام حس پشیمانی ادامه ندادن تحصیلات در دانشگاه را دارم. از همان ابتدا قصد ادامه تحصیلات را داشتم، اما شرایط آن موقع چنین وضعیتی را برایم فراهم نکرد. با این وجود باز هم فکر می‌کنم که کوتاهی از سوی خودم بوده است. زیرا وقتی به جاهای مختلف دنیا سفر می‌کردم، برخی از کمبودهای ناشی از عدم آگاهی از مسائل گوناگون را در خود می‌دیدم و همین مسئله همیشه مرا رنج می‌داد. به نظر من آمادگی برای هرچیزی در هر شرایطی برای هر کسی لازم و ضروری است. وگرنه مجبور خواهیم شد که برای رفتن به هر جا از افراد آگاه و مطلع بخواهیم که همراه ما بیایند. شاید وجود آنها بتواند قوت قلب بیشتری به ما ببخشد. اما اگر کمی دقت کنیم متوجه می‌شویم که از این راه هم نمی‌توانیم موفق شویم. زیرا مشکل اصلی ما هم‌چنان حل نشده باقی خواهد ماند. تنها چیزی که می‌تواند به ما کمک کند، چیزی است که بتواند میزان اطلاعات ما را از تاریخ، شرایط اجتماعی، فرهنگی و سنت‌های ملت‌های مختلف بالا ببرد. با این کار دیگر به دیگران اجازه نمی‌دهیم که به راحتی از کنار ما عبور کنند و ما را به نوعی شکست دهند. به عبارت دقیق‌تر اگر ما نسبت به آنچه که می‌خواهیم، برای خودمان سخت‌گیر باشیم، راحت‌تر می‌توانیم خود را از زندگی و شرایطی که داریم، راضی نگه داریم. ما باید انگیزه ادامه زندگی را در خود تقویت کنیم. زیرا اگر خود را حرکت ندهیم، خیلی زود فلج می‌شویم و شور و هیجان زندگی در ما می‌میرد. شاید ما همانی باشیم که بتواند نوابغ را از خواب بیدار کند و بشریت را به موفقیت برساند.

8. شادی واقعی چیست؟



دانسته‌های خود را در اختیار دیگران قرار دهید. خودپسندترین انسانها کسی است که نسبت به یاد دادن آنچه که می‌داند، کوتاهی کند و یا حسادت ورزد.

دانش و آگاهی در هر زمانی مورد توجه مردم دنیا بوده است. زیرا اعتقاد همه بر این بوده است که برای چیزی شدن باید چیزی را یاد گرفت. این جمله نشان می‌دهد که رمز موفقیت در دانش و آگاهی است. من جملات بالا را از پدر بزرگم شنیدم. او معتقد بود که دنیا محل پیشرفت و ترقی برای افرادی است که سخت مطالعه می‌کنند و آگاهی‌های خود را افزایش می‌دهند. این جمله اشاره دارد به حقیقتی که می‌گوید، آنچه که امروز به دادت می‌رسد و فردا نجاتت می‌دهد، آگاهی و دانش توست.

از این رو است که می‌گویند اولین کاری که پس از یاد گرفتن چیزی بر تو واجب می‌شود، یاد دادن آن به دیگران است. شما چطور فکر می‌کنید؟ آیا شما نیز نظرات مشابه مرا دارید؟ برخی از بزرگان گفته‌اند: اگر می‌خواهی برترین چیزها را یاد بگیری، هرآنچه را که می‌دانی به دیگری یاد بده. اگر ما در این زمینه بخشش و سخاوت به خرج دهیم، به طور قطع به بهترین‌ها دست پیدا می‌کنیم. بزرگی و عزت یکی از همان بهترین‌هاست که هرکسی آرزوی داشتنش را دارد.

جدا از اینها ما می‌توانیم علاوه بر به اشتراک گذاشتن دانش خود، پول، وقت و یا نیروهای درونی خود را نیز به دیگران هدیه کنیم. به عبارت دقیق‌تر می‌توانیم با دیگران و برای دیگران زندگی کنیم. این همان رمز شادی و سربلندی در زندگی است.

سال‌ها پیش، در زمان جنگ کره هنگامی که در تایگو روزنامه می‌فروختم، برای اولین بار طعم شادی واقعی در زندگی را احساس کردم. در آن روزها، مردم با وجود جنگ و جدال در کشور احساس می‌کردن که مرگ فاصله کمتری با آنها دارد، تا زندگی. آن موقع فرصت نبود تا افراد با آرامش خاطر گوشه‌ای بنشینند و روزنامه‌هایی که از ما می‌خریدند، بخوانند. گرسنگی و خطر تنها چیزهایی بودند که ذهن مردم را اشغال کرده بودند و با وجود آنها هرگز کسی سراغ کار دیگری نمی‌رفت.

هنگامی که چهارده سال داشتم من برادران بزرگترم مسئولیت تأمین مخارج خانواده‌مان را به عهده داشتیم. ما مجبور بودیم که روزانه صدها روزنامه بفروشیم. مادر و برادر کوچکم تمام روز را تا شب

منتظر می‌ماندند تا پس از فروش روزنامه‌ها به خانه برگردیم و با هم شام بخوریم. من همیشه به خود می‌بالیدم و از اینکه آنها برای رسیدن من و دیگر برادرانم در خانه انتظار می‌کشیدند، بسیار خوشحال می‌شدم. همچنین از اینکه در طول با برادرانم در خارج از خانه باهم بودیم، احساس لذت در دل داشتم. همین حس که پس که پس از فروش روزنامه‌ها در روز، با بدنی خسته به خانه برمی‌گشتم و در کنار اعضای خانواده‌ام غذا می‌خوردم، برای داشتن یک زندگی رضایت‌مند کافی بود.

در شهر تایگو من روزنامه‌ها را در کنار فروشگاه‌هایی که نزدیک یک رودخانه بود، می‌فروختم. بعضی از روزها که هوا بارانی می‌شد، تمام مغازه‌ها بسته می‌شدند و من تنها در خیابان می‌ماندم. چون می‌دانستم که با چند سکه ناچیز در جیبم نمی‌توانم به خانه برگردم. به ناچار مجبور می‌شدم که بیشتر در خیابان بمانم تا روزنامه‌های بیشتری بفروشم. آن شب‌ها وقتی دیرتر به خانه برمی‌گشتم مادر و برادر کوچکم در رختخواب بودند. من می‌دانستم که چرا آنها قبل از اینکه من و برادرانم به خانه بیاییم، خوابیده‌اند. چون به خاطر پول کمی که آن روز درآورده بودیم، مادرم توانسته بود فقط یک کاسه برنج بپزد و چون ما هم نمی‌توانستیم با آن سیر شویم، او و برادر کوچکم زودتر به رختخواب می‌رفتند تا ما راحت همان یک کاسه برنج را بخوریم. هنگامی که می‌خواستیم غذا بخوریم، مادر از خواب بیدار می‌شد و برای راحت شدن خیال ما می‌گفت: من و برادرت غذا خورده‌ایم و این برای شماست. بخورید و سیر شوید.

آن شب‌ها هنگامی که می‌دیدم مادر و برادرم به خاطر من و برادران بزرگترم گرسنه به رختخواب می‌رفتند، تا صبح گریه می‌کردم. اما اجازه نمی‌دادم که آنها متوجه گریه‌های من شوند. من ترجیح می‌دادم که با شکم گرسنه بخوابم و به مادرم می‌گفتم که خارج از خانه چیزی خورده‌ام و گرسنه نیستم. ما همه کنار هم می‌خوابیدیم و از شکم گرسنه یکدیگر خبر داشتیم. در حالی که نمی‌دانستیم چگونه باید حرف دلمان را به همدیگر بزنیم.

اگرچه ما از نظر مادی در وضعیت بدی قرار داشتیم، اما قلب‌هایی داشتیم سرشار از عشق و محبت. در واقع ما نسبت به یکدیگر حس بخشش و سخاوت داشتیم، حسی که هزاران آدم ثروتمند نخواهند داشت. همه ما باید بدانیم که لذتی که در دست‌گیری و کمک کردن است، در توقع داشتن نیست. با توضیح این مسائل حالا متوجه شده‌اید و می‌توانید تصمیم بگیرید که شادی واقعی در زندگی چیست. کاملاً پیداست که پاسخ شما ارتباطی به ثروت، شهرت و دارایی‌ها ندارد. چون هیچ‌یک از اینها ویژگی‌های مطلق خوشبختی نیستند. باید خاطر نشان کرد که برای دیگران زیستن کار آسانی نیست، اما با کمی تلاش می‌توان با راضی نگه داشتن دیگران طعم شادی واقعی را در زندگی چشید.

